

کارکردهای روایی گفتگو در حکایت‌های بوستان

علیرضا محمدی کله‌سر*

استادیار دانشگاه شهرکرد

اعظم ابدالی**

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۲)

چکیده

در بررسی حکایات کهن فارسی، گفتگو معمولاً به‌عنوان عنصری داستانی در کنار دیگر عناصر مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که نقشی ساختاری و روایی نیز برای آن می‌توان در نظر گرفت. بوستان سعدی از متونی است که بیش از دیگران کارکردهای روایی گفتگو را به نمایش گذاشته است. هدف مقاله حاضر نیز بررسی این کارکردها و تبیین رابطه آن‌ها با اهداف تعلیمی بوستان است. مهم‌ترین نقش‌های روایی گفتگو در بوستان عبارتند از: پیشبرد، بسط و تکمیل خط داستانی، تقویت روابط سببی، برجسته کردن تقابل‌ها، وارد کردن حکایات درونه‌ای، کارکرد تفسیری و کارکرد زیباشناختی. بسامد بالای گفتگوهای داستانی بوستان را می‌توان نتیجه اهداف تعلیمی آن دانست. این اهداف، سعدی را به استفاده از سخن گفتن مستقیم از سوی خود یا شخصیت‌ها واداشته است. اهمیت گفتگو در این زمینه تعلیمی موجب شده تا بار روایی حکایات بیش از کنش‌ها، توصیفات و روایتگری مستقیم راوی، بر دوش گفتگوها باشد. بنابراین، در بوستان، بسیاری از تغییرات روایی، نتیجه‌گیری‌ها، تصریح بر دلایل انجام کنش‌ها، گسترش خط داستان، تکمیل پیرفت‌های روایی و... به جای بهره‌گیری از روایتگری راوی یا کنشگری شخصیت‌ها، تنها با استفاده از یک گفتگو ارائه شده‌اند.

واژگان کلیدی: حکایت‌های تعلیمی، بوستان، ساختار، گفتگو، کارکرد.

* E-mail: a.mohammadi344@gmail.com()

** E-mail: a.abdali988@gmail.com

مقدمه

گرایش به ادبیات تعلیمی، تنها به خلق آثار ادبی محدود نیست، بلکه در بخش مهمی از تاریخ ادبی، بر حوزه نقد و نظریه ادبی و هنری نیز تأثیر داشته است (ر.ک؛ زرقانی، ۱۳۸۸: ۹۴-۹۵). ادبیات تعلیمی افزون بر اهداف آموزشی و ترغیبی، استلزامی فنی و تکنیکی نیز دارد که شناسایی آن‌ها در شناخت بهتر این گونه ادبی می‌تواند مفید باشد. مقاله حاضر به دنبال بررسی کارکردهایی است که گفتگوها در پیشبرد روایت و تکمیل خطوط روایی حکایت‌های بوستان بر عهده دارند. این کارکردها از سویی بیانگر اهمیت عنصر گفتگو در داستان‌پردازی کهن و از سوی دیگر، آشکارکننده برخی ویژگی‌های ساختاری حکایات بوستان هستند. پس هدف این نوشتار را باید تحلیل سبک روایی بوستان با تکیه بر اهداف تعلیمی آن دانست.

پیش از این، در چند مقاله به بررسی جایگاه گفتگو در متون کهن فارسی پرداخته شده است. در مقاله «بررسی تطبیقی عنصر گفتگو در مقالات حریری و حمیدی» (دادخواه و جمشیدی، ۱۳۸۶)، گفتگوهای میان شخصیت‌ها به عنوان یکی از عناصر مهم در شناساندن حوادث، ارائه اطلاعات و شخصیت‌پردازی معرفی شده است. همچنین، در مقاله «جایگاه سه عنصر گفتگو، کنش و پیرنگ در ساختار حکایت‌های حدیقه» (طغیانی و نجفی، ۱۳۸۷) و در بخشی از «ساختار داستانی حکایت‌ها در حدیقه سنایی» (فرخ‌نیا، ۱۳۸۹) نیز به تحلیل گفتگوها در سامان دادن حکایت پرداخته شده است. مبنای این دو مقاله، مقایسه گفتگو با توصیف و کنش در شکل‌گیری پیرنگ است و تأکید هر دو نیز بر حکایت‌هایی است که تنها از یک گفتگو تشکیل شده‌اند. محمد غلام نیز در بررسی و طبقه‌بندی ساختار حکایت‌های بوستان، این گونه حکایات گفتگومحور را بررسی کرده است (ر.ک؛ غلام، ۱۳۸۲: ۲۰-۲۱). این پژوهش‌ها و دیگر نمونه‌های مشابه، به گفتگو همچون عنصری داستانی نگریسته‌اند، نه شکل‌دهنده ساختار روایی.

گفتگو در مقاله حاضر با فراتر رفتن از مباحث مرسوم در عناصر داستان، به عنوان مؤلفه‌ای ساختاری و روایی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و در این راه، با توجه به ارتباط بحث، از مفاهیم روایت‌شناسی، به‌ویژه روایت‌شناسی ساختارگرا نیز استفاده خواهد شد. در اینجا توجه به دو نکته روش‌شناختی ضروری است: نخست اینکه مقاله حاضر در پی

پیاپی سازی یا آزمون مکانیکی نظریه‌ای ساختاری بر بوستان سعدی نیست، بلکه تنها از مفاهیم روایت‌شناختی بهره خواهد جست. دوم اینکه گزینش بوستان برای این مقاله، با در نظر گرفتن اهمیت آن در میان متون روایی-تعلیمی و نیز کاربرد فراوان و برجسته گفتگوهای داستانی در آن بوده است. بسیاری از این کارکردها را در دیگر متون کهن نیز می‌توان یافت، ولی در این مقاله بر ویژگی‌ها و کارکردهایی تأکید خواهد شد که در ساختار روایی بوستان بیش از دیگر متون دیده می‌شوند و تا حدی می‌توان آن‌ها را جزو ویژگی‌های برجسته بوستان دانست؛ چنان‌که شاید بتوان گفت جایگاه ویژه روایت‌گری بوستان در میان متون تعلیمی با جایگاه گفتگو در این متن در پیوند است. با توجه به این مطالب، اصلی‌ترین پرسش‌های این تحقیق عبارتند از: مهم‌ترین کارکردهای روایی گفتگو در بوستان سعدی کدامند؟ این کارکردها چه ارتباطی با دیگر ویژگی‌های داستانی دارند؟ ارتباط این کارکردها با نقش راوی و مضامین تعلیمی در بوستان چیست؟

۱- گفتگو و روایت

گفتگو یکی از عناصر مهم داستانی است که تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از آن ارائه شده است. بیشاب انتقال اطلاعات، افشای نگرش‌ها و دیدگاه‌ها، بیان واکنش‌ها و طرح پرسش‌ها را مهم‌ترین نقش‌های گفتگو برمی‌شمارد (ر.ک؛ بیشاب، ۱۳۸۳: ۳۷۳). یونسی نیز بازنمایی و ساختن سرشت شخصیت، پیش بردن رویدادهای داستان، کاستن از سنگینی کار راوی، وارد کردن حوادث در داستان، ارائه صحنه، انتقال اطلاعات به مخاطب و تقویت راست‌نمایی داستان را به عنوان نقش‌های گفتگو ذکر کرده است (ر.ک؛ یونسی، ۱۳۸۲: ۳۵۱). گاه همین نقش‌ها با عباراتی چون پیشبرد و برجستگی عمل داستانی، تقویت عینیت، تحرک اثر و هدایت سیر روایت به جهتی خاص نیز بیان شده‌اند (ر.ک؛ میرصادقی، ۱۳۶۴: ۴۶۳). افزون بر نقش راوی گونه گفتگو در انتقال و ارائه اطلاعات کلی داستان، معمولاً از شخصیت‌پردازی نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین نقش‌های گفتگو نام برده شده است (ر.ک؛ یونسی، ۱۳۸۲: ۳۴۹-۳۵۰). این تعریف‌ها نشان می‌دهند که نقش گفتگو به عنوان یکی از عناصر داستان، اغلب در ارتباط با میزان حضور و دخالت راوی در پیشبرد داستان مورد بحث قرار می‌گیرد؛ مثلاً در رمان کلاسیک گفتگوها عاملی برای ایجاد تعادل میان حضور راوی (روایت‌پردازی) و حضور شخصیت‌های داستانی دانسته شده‌اند (ر.ک؛ اسداللهی تجرق، ۱۳۷۹: ۱۶). اینکه در مباحث سنتی عناصر داستان، شخصیت‌پردازی

مستقیم را حاصل حضور راوی (توصیف‌های روایی) و شخصیت‌پردازی غیرمستقیم را حاصل گفتگوها می‌دانند (ر.ک؛ کئی، ۱۳۸۰: ۱۲۳)، نشان از همین معادله دارد. بنابراین، نقش پررنگ گفتگو در رمان، به‌ویژه در رمان‌هایی با روایتگری نمایشی با کاهش دخالت راوی در پیشبرد داستان برابر است. از همین روست که در برخی تعریف‌ها، تنها گفتگوهای ارزشمند تلقی شده‌اند که تفاوتی دراماتیک با مکالمات روزمره و سطحی داشته باشند (ر.ک؛ سیگر، ۱۳۹۴: ۲۰۷) و به نوعی «احساسات و افکار شخصیت‌ها و ترس و شهادت، خشم، شکیبایی، قساوت و بی‌تفاوتی ایشان» را منتقل کنند (بی‌نیاز، ۱۳۹۴: ۲۹۳).

اما در حکایت‌های کهن فارسی، ما از سویی با سلطه‌ی راوی و از سوی دیگر، با گفتگوهای متعدّد در متن روبه‌رو هستیم. در این میان، حکایت‌های تعلیمی بیش از دیگر گونه‌ها، شواهدی مبنی بر جایگاه و دخالت راوی در حکایت‌های کهن در اختیار ما می‌گذارند. در این حکایت‌ها، طبق سنتی کهن، از بیان مستقیم بیش از دیگر شیوه‌های بیانی برای آموزش مخاطب استفاده می‌شود. این تعالیم، تفاسیر و اظهارنظرها همیشه از سوی راوی ارائه نمی‌شوند، بلکه بیشتر بر زبان شخصیت‌ها جاری می‌شوند (ر.ک؛ اسکولز، ۱۳۷۷: ۲۴). همین امر یکی از دلایل بسامد بالای «سخن گفتن» (از سوی راوی یا شخصیت‌ها) نسبت به توصیف‌ها و کنش‌ها در حکایت‌های کهن است.

در بخش‌های بعدی، به بررسی مهم‌ترین کارکردهای روایی گفتگو در بوستان خواهیم پرداخت. هنگامی که از کارکردهای روایی در برابر عناصر داستان سخن گفته می‌شود، هدف ما تأکید بر مفهوم ساختاری «روایت» است؛ مثلاً تولان در تعریفی از روایت، بر سه ویژگی «وقایع متوالی»، «افراد برجسته شده» و «گذر از بحران به حل بحران» (تولان، ۱۳۸۶: ۲۰) تأکید کرده است. اما برخی دیگر تعریف‌های خلاصه‌تر دارند: «روایت معرف زنجیره‌ای از رخدادهاست که در زمان و مکان واقع شده است» (لوتی، ۱۳۸۸: ۹). این رویکرد حداقلی (کمینه‌گرا)، که ویژگی نگاه ساختاری است و بیش از همه بر توالی رویدادهای به هم پیوسته با عاملی همچون زمان یا علیت تأکید می‌کند، در نگاه مقاله حاضر به روایت نیز معتبر است. از همین روست که مفهوم روایت و کارکردهای آن در پیوند با مقوله‌هایی چون خط داستانی (Storyline)، پیرفت (Sequence)، رخدادها (Event) و... قرار می‌گیرند. در این رویکرد، اهمیت هر عنصر داستانی بر اساس نقش آن

در پیشبرد، گسترش، انسجام و توقّف همین توالی سنجیده می‌شود. بنابراین، منظور از کارکردهای روایی گفتگو، نقش ساختاری آن در ساخت و پیشبرد روایت پس از بازگویی^۱ (Paraphrase) است.

۳- کارکردهای گفتگو

۳-۱) تکمیل و پیشبرد خط داستانی

در متون کهن، بیشتر مواردی که با عنوان حکایت شناخته می‌شوند، تنها از یک گفتگو یا تک‌گویی ساده تشکیل شده‌اند. نمونه این نوع حکایات در میان متون تعلیمی و عرفانی کم نیستند. در بوستان نیز تعداد زیادی از این نمونه‌ها را می‌توان دید که در آنها تمام حکایت تنها حاصل یک گفت و شنود است:

نمونه ۱:

«چه خوش گفت شاگرد منسوج‌یاف	چو عنقا برآورد و پیل و زراف
مرا صورتی برنیاید ز دست	که نقشش معلّم ز بالا نبست
گرت صورت حال بد یا نکوست،	نگارنده دست تقدیر، اوست
در این نوعی از شرک پوشیده هست	که زیدم بیازرد و عمرم بخت
گرت دیده بخشد خدواند امر،	نینی دگر صورت زید و عمر»

(سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۶۴-۱۶۵).

برخی منتقدان این نمونه‌ها را، به‌ویژه هنگامی که تنها از یک تک‌گویی تشکیل شده‌اند، به دلیل خالی بودن از ویژگی‌ها و عناصر روایی، خارج از دسته حکایات در معنای مرسوم قرار داده‌اند (ر.ک؛ غلام، ۱۳۸۲: ۲۰). اما گذشته از این گونه گفتگوها، در حکایات بوستان، گفتگو به شکل‌های غالب «گره‌افکنی و گره‌گشایی» و «بسط و گسترش داستان» نیز موجب تکمیل و پیشبرد خط داستانی می‌شود.

۳-۱-۱) گره‌افکنی و گره‌گشایی

اگر همسو با ساختارگرایان، ساده‌ترین شکل طرح روایی را گذار از یک تعادل به تعادل دیگر بدانیم (ر.ک؛ تودروف، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸)، کنشی لازم است که با برهم زدن

تبادل اولیّه، روایت را به جلو هدایت کند. در بسیاری از حکایت‌های بوستان، کنش برهم زنده‌تبادل، کنشی کلامی است. از این منظر، کارکرد روایی گفتگوها فراتر از محتوای آن‌ها و تا حدودی برابر با گره‌افکنی در بحث عناصر داستان است. در حکایت‌هایی که تنها حاوی یک پرسش و پاسخ هستند، گره‌افکنی ماهیتی محتوایی دارد و هدف اصلی آن، سخن گفتن مستقیم درباره‌ی موضوعی خاص است. به همین دلیل، در بازگویی این گونه حکایت‌ها، گزاره‌هایی همانند و به صورت «شخصیت الف سؤال / اشکال / شبهه‌ای را طرح می‌کند»، گره حکایت را ایجاد می‌کنند؛ به عبارت دیگر، کنش‌های موجود در این نمونه‌ها، حتی در بازگویی هم ماهیت کلامی خود را حفظ می‌کنند. این گونه گره‌ها شاید مخاطب را برای دنبال کردن حکایت چندان تحریک نکنند، ولی به هر حال از نظر روایی گزاره‌هایی برهم زنده‌تبادل هستند که می‌توانند روایت را در معرض انتخاب گزاره‌ای برای ایجاد تعادلی مجدد قرار دهند.

اما در دسته‌ای دیگر از نمونه‌ها، کارکرد روایی گفتگو به گونه‌ای است که در بازگویی، ماهیت کلامی کنش از دست می‌رود. در این موارد، حکایت با گرهی جذاب‌تر نیز روبه‌رو می‌شود:

نمونه ۲:

<p>«در اخبار شاهان پیشینه هست به دورانش از کس نیاززد کس چنین گفت یک ره به صاحب‌دلی بخوامم به کنج عبادت نشست چو می‌بگذرد ملک و جاه و سریر چو بشنید دانای روشن نفس طریقت بجز خدمت خلق نیست تو بر تخت سلطانی خویش باش</p>	<p>که چون تکه بر تخت زنگی نشست سبق برد اگر خود همین بود و بس که عمرم به سر رفت بی حاصلی که دریابم این پنج روزی که هست نبرد از جهان دولت الا فقیر به تندی برآشف کای تکه بس به تسبیح و سجاده و دلخ نیست به اخلاق پاکیزه درویش باش» (سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۶).</p>
--	--

در این نمونه، گره اصلی حاصل تصمیم تکه بر تغییر وضعیت است. هرچند این تصمیم در قالب کنشی کلامی طرح شده، هنگام بازگویی به این صورت دریافت می‌شود: «تکه

تصمیم می‌گیرد سلطنت را رها کند». این تصمیم به مرحله عمل نمی‌رسد، ولی می‌توان آن را به صورت کنشی غیر کلامی دریافت. در این موارد، محوریت روایی گفتگو تا حدی است که حتی در حکایاتی که با کنش و توصیف آغاز و پیگیری می‌شوند نیز گره اصلی حاصل سخن شخصیت نخست است.

نمونه ۳:

«گدایی شنیدم که در تنگ‌جای	نهادش عمر پای بر پشت پای
ندانست بیچاره درویش کوست	که رنجیده دشمن نداند ز دوست
برآشفتم بر وی که کوری مگر؟	بدو گفت سالار عادل، عمر
نه کورم ولیکن خطا رفت کار	ندانستم از من گنه درگذار»

(همان: ۱۵۱-۱۵۲).

در این نمونه کنش مصراع دوم (نهادش عمر پای بر پشت پای) به خودی خود می‌تواند موجب برهم خوردن تعادل و رساندن حکایت به بحران مورد نظر شود، ولی باز هم پای یک گفتگو به میان باز می‌شود تا ضمن برهم زدن تعادل اولیه (سخنان گدا در مصراع پنجم)، نتیجه حکایت نیز با این کنش کلامی و پاسخ آن رقم زده شود.

نمونه ۴:

«کسی مشکلی برد پیش علی	مگر مشکلی را کند منجلی
امیر عدوبند مشکل گشای	جوابش بگفت از سر علم و رای
شنیدم که شخصی در آن انجمن	بگفتا چنین نیست یا بالحسن
نرنجید از او حیدر نامجوی	بگفت ار تو دانی از این به، بگوی
بگفت آنچه دانست و بایسته گفت	به گل چشمه خور نشاید نهفت
پسندید از او شاه مردان جواب	که من بر خطا بودم، او بر صواب
به از من سخن گفت و دانا یکی است	که بالاتر از علم او علم نیست»

(همان: ۱۵۰-۱۵۱).

نمونه ۴ ظاهراً ساختاری چون نمونه ۱ دارد، ولی با توجه به نکات بالا، گزاره «شخصی با علی مخالفت می‌کند» را در بازگویی حکایت می‌توان به‌عنوان گزاره برهم زننده تعادل

معرفی کرد. در این نمونه، سخن شخص مخالف بیانگر کنش «مخالفت کردن» است؛ یعنی برخلاف دسته پیشین، کنش کلامی به کنشی غیر کلامی تأویل پذیر است. در این نمونه، سؤال و شبهه شخص مخالف، با توجه به محتوای آن، به کنشی غیر کلامی (مخالفت کردن) تأویل می شود؛ یعنی محتوای کلام شخصیت، نقشی ساختاری می یابد. چنان که نشان خواهیم داد، این نکته در ایجاد تعادل مجدد برجستگی بیشتری دارد.

تا اینجا از کارکرد دو نوع گفتگو در گره افکنی یاد شد: نخست، گفتگوهایی که در آن‌ها «سخن گفتن» موجب برهم خوردن تعادل می شود و محتوای کلام بدون تأثیر در ساختار روایی، تنها جنبه تعلیمی دارد. دوم، گفتگوهایی که به کنشی غیر کلامی تأویل پذیرند و افزون بر جذابیت بیشتر، محتوای آن‌ها نیز در تشکیل ساختار روایی نقش دارد. این دو نوع کارکرد گفتگو، در گره گشایی برجستگی بیشتری دارند. در نمونه‌هایی مانند نمونه ۲، پاسخ ارائه شده از سوی کنشگر دوم در بازگویی حکایت به صورت گزاره «کنشگر ب با کنشگر الف مخالفت کرد» یا «کنشگر ب کنشگر الف را منصرف کرد» نمایان می شود؛ یعنی پاسخ فرد دوم با توجه به مضمون آن می تواند به صورت کنشی غیر کلامی (انصراف یا مخالفت) تأویل شود. در نمونه‌های ۳ و ۴ نیز کنش‌های کلامی ارائه شده از سوی کنشگرهای دوم به ترتیب به صورت «کنشگر ب اشتباه خود را پذیرفت» و «کنشگر ب آزرده خاطر نشد» بازگویی می شوند. بنابراین، در این نمونه‌ها، کنش‌های کلامی می توانستند به صورت غیر کلامی نیز ارائه شوند. همین نکته عاملی است که می تواند از نظر شمی جذابیت بیشتر حکایت‌های دسته دوم (مبتنی بر گفتگوهای قابل تأویل به کنش غیر کلامی) نسبت به دسته نخست را در پی داشته باشد.

با بررسی حکایات بوستان و مقایسه آن‌ها با دیگر متون روایی می توان به این نتیجه رسید که حکایات مبتنی بر گفتگو در بوستان یا مانند نمونه ۱ تنها بر یک تک گویی استوارند و یا در صورت وجود گفتگویی دوطرفه، این گفتگو اغلب از نوع دوم یعنی تأویل پذیر به کنش‌هایی غیر کلامی است.^۲ همین عامل موجب می شود تا کارکرد گفتگو در بوستان فراتر از بحث عناصر داستان، کارکردی روایی^۳ نیز بیابد. برجستگی نقش روایی گفتگو در بوستان تا حدی است که گاه با وجود اینکه گزاره برقرار کننده تعادل مجدد، با کنشی غیر کلامی نیز قابل دریافت است، با یک گفتگو آشکارتر و برجسته تر می شود. این یعنی برجستگی نقش روایی گفتگو نسبت به کنش‌های غیر کلامی در بوستان:

نمونه ۵:

«یکی مشت‌زن بخت روزی نداشت
 ز جور شکم گل کشیدی به پشت
 گه از کار آشفته بگریستی
 کسان شهد نوشند و مرغ و بره
 شنیدم که روزی زمین می‌شکافت
 دهان بی‌زبان پند می‌گفت و راز
 نه این است حال دهن زیر گل
 غم از گردش روزگاران مدار
 نه اسباب شامش مهیا نه چاشت
 که روزی محال است خوردن به مشت...
 که کس دید از این تلخ‌تر زیستی؟
 مرا روی نان می‌نیند تره...
 عظام زنخندان پوسیده یافت...
 که ای خواجه با بینوایی بساز
 شکر خورده انگار یا خون دل
 که بی ما بگردد بسی روزگار...»
 (همان: ۵۸-۶۰).

در این نمونه، برخورد «مشت‌زن» با «عظام زنخندان پوسیده» کنشی است غیر کلامی که برای تنبّه وی و حرکت حکایت به سوی تعادل پایانی کافی است. اتفاقاً این روند از نظر داستانی می‌توانست جذابیت بیشتری داشته باشد، ولی سعدی با تبعیت از شیوه مرسوم خود، گفتگویی خیالی (دهان بی‌زبان پند می‌گفت و راز) را ترتیب می‌دهد تا باز هم حکایت را از طریق گفتگو به سرانجام خود نزدیک کند؛ گفتگویی که می‌توان آن را به صورت کنشی غیر کلامی نیز بازگو کرد. این ویژگی به پدید آمدن دسته‌ای از حکایات، همچون حکایت مأمون و کنیزک (ر.ک؛ همان: ۵۶-۵۷)، فقیه کهن جامه و قاضی (ر.ک؛ همان: ۱۳۰-۱۳۱) و... می‌انجامد که در آن‌ها شخصی با شیرین‌زبانی یا حاضر جوابی، خود یا شخصی دیگر را از مهلکه نجات می‌دهد و موجب گره‌گشایی داستان می‌شود.

۳-۱-۲) بسط و گسترش داستان

گفتگو در بوستان گاهی با فراتر رفتن از تشکیل خط اصلی داستان، به گسترش روایت نیز یاری می‌رساند. آشکارترین نمود این کارکرد هنگامی است که گفتگوها موجب افزودن بخش‌هایی به حکایت می‌شوند. در این موارد نیز کلیدی‌ترین و برجسته‌ترین کنش‌های حکایت همان کنش‌های کلامی هستند که نتایجی در راستای گسترش داستان در پی دارند:

نمونه ۶:

«شنیدم که از نیکمردی فقیر
مگر از زبانش حقی رفته بود
به زندان فرستادش از بارگاه
زیاران کسی گفتش اندر نهفت
رسانیدن امر حق طاعت است
همان دم که در خفیه این راز رفت،
بخندید کو ظن بیهوده برد
غلامی به درویش برد این پیام
مرا بار غم بر دل ریش نیست
نه گر دستگیری کنی خرّم
تو گر کامرانی به فرمان و گنج
به دروازه مرگ چون در شویم
منه دل برین دولت پنج روز
نه پیش از تو بیش از تو اندوختند
چنان زی که ذکرت به تحسین کنند
بفرمود دلتنگ روی از جفا
چنین گفت مرد حقایق شناس
من از بی‌زبانی ندارم غمی
اگر بی‌نوایی برم و رستم
عروسی بود نوبت ماتمست
گرت نیک‌روزی بود خاتمست»
(همان: ۵۸۵۷).

در این نمونه، هر کلام فرد زندانی، با برانگیختن کنشی کلامی یا غیر کلامی (مانند بیت سوم) در پادشاه، موجب بسط رویدادها می‌شود. در این حکایت ما با زنجیره‌ای از پیرفت‌های موازی بر اساس گفتگو مواجه هستیم؛ یعنی در بازگویی متن، گزاره‌های مربوط به کنشگر اول (پیر) و دوم (شاه) در تمام این پیرفت‌ها ثابت هستند و گسترش داستان نتیجه تکرار همین پیرفت کلام‌محور است. کنش اصلی این حکایت، «گفتن» است که به صورت

یک توالی از کنش‌های غیر کلامی تأویل می‌شود: «پیر، گستاخی (نافرمانی) کرد شاه او را تنبیه کرد». این کارکرد گفتگو از طریق گره‌افکنی‌های پی‌درپی، تشکیل پیرفت‌های موازی و ایجاد موقعیت‌های مشابه باعث پیشبرد و بسط روایت و هدایت آن در راستای اهداف متن می‌شود. در این نمونه نیز هر چند کنش‌های کلامی متن می‌توانستند به صورت غیر کلامی روایت شوند، اما سعدی ترجیح می‌دهد طبق شیوه خود، از کنش‌های کلامی استفاده کند؛ یعنی به جای اینکه شاه، زبان پیر را ببرد، دستور می‌دهد که: زبانش را ببرد. گسترش این گونه حکایت‌ها مدیون سخن‌گفتن‌هایی است که می‌توانستند به صورت غیر کلامی ظاهر شوند و به همین دلیل نیز در بازگویی و فرایند خوانش به صورت کنش غیر کلامی دریافت می‌شوند.

۲-۳) برجسته کردن تقابل‌ها

گفتگوها در بوستان با به حاشیه راندن بقیه اجزای روایی، نقش راوی - شخصیت را در حکایت پررنگ می‌کنند. این نقش با توجه به وجه ترغیبی (ر.ک؛ یا کوبسن، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۷) نهفته در محتوای تعلیمی و حکمی سخنان اشخاص داستانی، نوعی تقابل دیدگاه‌ها، اشخاص و عناصر حکایت را در پی دارد. این تقابل هم محرک روایت است و هم انگیزه‌ای برای تفاسیر تعلیمی. این نکته در حکایات کوتاه که اغلب بر محور دو شخصیت بنا می‌شوند، آشکارتر است، هر چند در شکل‌گیری حکایاتی از نوع نمونه ۱ نیز تقابل دو دیدگاه را به صورت تلویحی می‌توان دریافت. در حکایات بلندتر و با شخصیت‌های متعدد نیز گاه می‌توان بیش از یک تقابل و در نتیجه، بیش از یک اندیشه تعلیمی را در متن شناسایی کرد؛ گویی پیشبرد حکایت و برآمدن اندیشه‌های تعلیمی از دل آن، در پیوند مستقیم با چگونگی حضور این تقابل‌هاست. این نکته تا حدی در دیگر متون کهن نیز دیده می‌شود، ولی گفتگو محوری در بوستان آن را تشدید کرده است؛ زیرا تقابل‌های برآمده از گفتارهای مستقیم آشکارتر از دیگر گونه‌های تقابل دریافت می‌شوند. بنابراین، تقابل‌ها و تعالیم برآمده از آن‌ها را نیز باید نتیجه گفتگوهای داستانی دانست؛ مثلاً در حکایتی از باب اول بوستان با مطلع «ز دریای عمان برآمد کسی» - که بخشی از آن در نمونه ۷ نیز بررسی شد - اشخاص متعددی نقش دارند. ولی سه تقابل اصلی به ترتیب میان شاه و مسافر، وزیر کهن و مسافر، شاه و وزیر کهن، سه بخش مهم حکایت و اتفاقاً سه بخش از تعالیم و تفاسیر آن را نیز تشکیل می‌دهند. آنچه درباره بوستان و برای مقاله حاضر

اهمیت دارد، ابتدای این تقابل‌ها بر گفتگوست؛ چنان‌که در حکایت مذکور نیز هر سه تقابل نتیجه گفتگوی مستقیم طرفین است. از این زاویه، کارکرد گفتگو عبارت است از پیشبرد خط داستانی از طریق ایجاد تقابل‌های کلام‌محور.

۳-۳) بیان روابط سببی

روابط سببی در یکی از معروف‌ترین تعریف‌ها، در برابر روابط زمانی، ویژگی بنیادین طرح داستانی یا همان پیرنگ (Plot) دانسته شده است (ر.ک؛ فورستر، ۱۳۸۴: ۱۱۸). اما در نظریه‌های ساختارگرا به این روابط، به صورت جدی پرداخته نشده است (Adams, 1989: 149). آن‌ها اغلب روابط سببی را همچون یکی از شیوه‌های تبدیل کنش‌ها به یک توالی روایی می‌نگرند، نه جزء بنیادین همه روایت‌ها (ر.ک؛ پرینس، ۱۳۹۱: ۷۲). دلیل این نگاه تردیدآمیز، وجود عامل «زمان» به عنوان یکی دیگر از مهم‌ترین ابزارهای سامان‌دهی به رویدادهای روایی است. روشن است که گاه مرز چندان روشنی میان روابط زمانی و سببی نمی‌توان ترسیم کرد. آنچه بارت با عنوان جایگزینی توالی سببی به جای توالی زمانی یاد کرده است (ر.ک؛ بارت، ۱۳۹۲: ۲۸)، اشاره به همین موضوع دارد. این آمیزش موجب شده تا در بسیاری از تعریف‌ها، بنیان روایت بر هر دوی این روابط و توالی‌ها بنا نهاده شود (ر.ک؛ مستور، ۱۳۸۷: ۱۴). اما چتمن با پیش کشیدن تمایز میان سببیت ضمنی و صریح، از انگیزه‌ای سخن می‌گوید که خوانندگان داستان طی آن تمایل دارند در پس هر توالی، رابطه‌ای علی - هرچند ضمنی - کشف کنند. بر این اساس، تفاوت میان داستان و پیرنگ فورستر نیز در اصل، به میزان وضوح و خفای روابط سببی در روساخت روایت مربوط است (Chatman, 1978: 45-46).

از میان انواع روابط سببی در داستان، مرسوم‌ترین تلقی، همان علیت منطقی برآمده از نظم طبیعی پدیدارهاست (Grishakova, 2011: 128) که می‌تواند در پیوند با واقع‌نمایی نیز قرار گیرد. شاید از همین روست که برخی منتقدان با اشاره‌ای ضمنی به این‌گونه روابط سببی، آن‌ها را تنها در برخی حکایات می‌جویند؛ در آن‌ها که «قهرمان حکایت» به کنشی «خارق‌عادت» یا «خلاف عرف و اخلاق جامعه» دست می‌زند (ر.ک؛ غلام، ۱۳۸۲: ۲۱).

اینکه شگردهای نویسندگان کهن در بیان روابط سببی چه بوده است، خود بحثی مفصل می‌طلبد، ولی آنچه به پژوهش حاضر مربوط می‌شود، عبارت است از نقش

گفتگوهای داستانی در شکل‌گیری روابط سببی. در بسیاری از حکایات بوستان، گفتگوی پایانی بیش از (یا در کنار) دیگر کارکردهای روایی، نقش تشریح روابط سببی را بر عهده دارند. این گفتگوها نتیجه پرسشی هستند درباره علت وقوع یک رویداد و پاسخی از سوی کنشگری دیگر. در حکایتی که پیش از این نیز به آن اشاره شد، مسافری با زبان‌آوری و فضل خود از مقربان پادشاه می‌شود. پس از چندی به دلیل نظر داشتن مسافر به غلامان و خبرچینی وزیر، پادشاه به وی بدگمان می‌شود و در جستجوی دلیل انجام این عمل برمی‌آید. با وجود این جستجوها، سرانجام پرسش و پاسخ پایانی میان پادشاه و مسافر است که پرده از علت انجام آن عمل برمی‌دارد.

نمونه ۷:

«هم از حسن تدبیر و رای تمام	به آهستگی گفتش ای نیک‌نام...
گمان بردمت زیرک و هوشمند	ندانستم خیره و ناپسند...
بخندید مرد سخنگوی و گفت	حق است این سخن، حق نشاید نهفت
نینی که درویش بی‌دستگاه	به حسرت کند در توانگر نگاه
مرا دستگاه جوانی برفت	به لهو و لعب زندگانی برفت
ز دیدار اینان ندارم شکیب	که سرمایه‌داران حسند و زیب
مرا همچنین چهره گلفام بود	بلورینم از خوبی اندام بود...
در اینان به حسرت چرا ننگرم؟	که عمر تلف کرده یاد آورم»

(سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۲۴-۳۰).

این حکایت نمونه‌ای است از دسته بزرگی از حکایات بوستان که در آن‌ها مجموعه‌ای از کنش‌های کلامی و غیر کلامی روایت را به پیش می‌برند و در پایان، گفتگویی راهبردی ضمن کامل کردن خط داستان - موضوعی که در بخش قبل نمونه‌هایی از آن ذکر شد - موجب شکل‌گیری و تصریح در روابط علی میان کنش‌های اصلی می‌شود. از این رو، روابط سببی را یکی از مهم‌ترین کارکردهای گفتگو (به‌ویژه گفتگوهای پایانی) در حکایات بوستان می‌توان شمرد.

۴-۴) زمینه‌چینی برای حکایت درونه‌ای

حضور گفتگو در حکایت‌های بوستان، گاه شخصیت‌ها را به راویان درون‌داستانی^۴ و گفتار آنان را به حکایتی درونه‌ای تبدیل می‌کند. این روند در بوستان به شکل‌گیری حکایتی درون حکایت اصلی می‌انجامد که معمولاً شیوه داستان در داستان خوانده می‌شود. در اینجا شخصیتی که در متون تعلیمی، به‌ویژه بوستان، شخصیت برتر (یا مثبت) حکایت اصلی است، در مقام راوی برای اثبات سخن خویش حکایتی را به‌عنوان تمثیل ذکر می‌کند؛ مثلاً در اواسط حکایت نمونه ۷، مسافر در میان سخنانش و برای اثبات ادعای خود، قصه برخورد شخصی با ابلیس را روایت می‌کند و دوباره به حکایت اصلی بازمی‌گردد. این موارد، افزون بر بوستان، در دیگر متون روایی، به‌ویژه متون تعلیمی نیز نمونه‌های آشکاری دارند. اما گونه‌ای دیگر از این کارکرد گفتگو، عبارت است از تبدیل شدن شخصیت حکایت به راوی حکایتی که خود در آن حضور دارد.

نمونه ۸:

«کسی دید صحرای محشر به خواب	مس تفته روی زمین ز آفتاب...
یکی شخص از این جمله در سایه‌ای	به گردن بر از خلد پیرایه‌ای
پرسید کای مجلس آرای مرد	که بود اندر این مجلس پامرد؟
رزی داشتم بر در خانه، گفت	به سایه درش نیکمردی بخت
در آن وقت نومیدی آن مرد راست	گناهم ز دادار داور بخواست
که یارب بر این بنده بخشایشی	کز او دیده‌ام وقتی آسایشی»

(همان: ۹۶-۹۷).

در خلال گفتگوی پایانی این حکایت، کنشگر اصلی با تبدیل شدن به راوی درون‌داستانی، به ذکر بخش‌هایی ناگفته از حکایت می‌پردازد که پیرفتی کامل را تشکیل می‌دهد. در این نمونه می‌توان پیوند میان بخش‌های ۲-۲ و ۳-۲ را دریافت. این گفتگوها معمولاً با روایتی گذشته‌نگر به زمانی بیرون از زمان روایت موجود ارجاع می‌دهند. در نمونه ۷ نیز هنگامی که در گفتگوی پایانی میان پادشاه و مسافر، روایت در راستای نمایان ساختن روابط سببی پیش می‌رود، مسافر در نقش راوی درون‌داستانی به ذکر بخشی کوچک و ناگفته از همان حکایت می‌پردازد. یکی از ثمرات روایی این امر، تغییر کانون

روایت از بیرون به درون است (ر.ک؛ بامشکی، ۱۳۹۳: ۳۴۷) که طی آن بخشی از ماجرا با کانون‌سازی صفر و تا حدی خنثی و بخشی دیگر با کانون‌سازی درونی و تا حدی ارزش‌گذارانه روایت می‌شود. گذشته از پیامدهای روایی، شکل‌گیری تمام این روایت‌های درونه‌ای نتیجه گفتگوهای داستانی میان شخصیت‌های حکایت هستند.

۵-۳) کارکرد تعلیمی - تفسیری^۵

یکی از ویژگی‌های داستان‌پردازی کهن، همگنی و یکنواختی لحن‌ها و زبان‌های موجود در متن دانسته شده است که بیش از همه در گفتگوهای داستانی خودنمایی می‌کند. یکنواختی یا تنوع لحن‌ها و زبان‌ها که یکنواختی یا تنوع جهان‌بینی‌ها را نیز با خود به متن وارد می‌کند، متأثر از نظریات میخائیل باختین - گذشته از وجوه و تعبیر و تفاسیر مختلف آن - به‌عنوان یکی معیارهای تمایزبخش گفتمان رمان از گونه‌های کهن‌تر روایتگری شناخته می‌شود (ر.ک؛ باختین، ۱۳۸۷: ۳۵۰-۳۵۱). با این نگاه، یکنواختی لحن و زبان را می‌توان یکی از نشانه‌های حضور مقتدر و دخالت‌گر راوی، به‌ویژه در متون تعلیمی کهن دانست، به طوری که راوی با مصادره صدای اشخاص داستانی، از آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند. مهم‌ترین نتیجه سلطه راوی، ایجاد گونه‌ای تک‌صدایی در این حکایات است. این تک‌صدایی و تسلط راوی، نتیجه پنهان شدن وی و رای شخصیتی است که از نظر کلیشه‌های فرهنگی، شخصیت مثبت و ستایش‌آمیز حکایت شمرده می‌شود؛ به عبارت دیگر، یکنواختی نسبی لحن و زبان، در اندیشه و مضامین نیز به‌صورت دو شقه شدن عناصر روایی (از جمله اشخاص حکایت) و همسویی راوی با یک وجه این تقابل خودنمایی می‌کند.

موضوع یاد شده در حکایت‌های کهن، امری مرسوم است، ولی به چند دلیل جایگاه بوستان سعدی در این میان برجسته‌تر است. یکی از این دلایل نکته‌ای است که پیش‌تر درباره نقش پررنگ گفتگوهای پایانی در پایان‌بندی حکایات گفته شد. این گفتگوها در بخش‌های پیشین با توجه به کارکردهای مربوط به تشریح روابط علی توضیح داده شدند، اما اکنون با توجه به جایگاه آن‌ها در نمایش اقتدار و مداخله راوی در بیان مضامین تعلیمی مورد توجه قرار می‌گیرند. حضور ساختاری گفتگوهای پایانی و ختم شدن حکایت به کلام شخصیت همسو با صدای راوی، این فرصت را فراهم می‌آورد تا راوی کلام خود را

از زبان شخصیت‌ها و در بطن گفتگوی آن‌ها ارائه کند و در نتیجه، گفتگوها کارکردی تفسیری نیز یابند. این نکته که سعدی اغلب به بهانه‌ای، از جمله بیان روابط سببی، شخصیت‌ها را به سخن گفتن وامی‌دارد، موجب می‌شود تا تفسیر حکایت ابتدا از سوی شخصیت ارائه و اندک‌اندک به راوی منتقل شود.

نمونه ۹:

«یکی را خری در گل افتاده بود	ز سودش خون در دل افتاده بود...
همه شب در این غصه تا بامداد	سقط گفت و نفرین و دشنام داد...
قضا را خداوند آن پهن دشت	در آن حال منکر بر او برگذشت
شنید این سخن‌های دور از صواب	نه صبر شنیدن، نه روی جواب...
یکی گفت شاها به تیغش بزن	ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عالی‌محل	خودش در بلا دید و خر در وحل
بیخشود بر حال مسکین‌مرد	فروخورد خشم سخن‌های سرد
زرش داد و اسب و قبا پوستین	چه نیکو بود مهر در وقت کین
یکی گفتش ای پیر بی‌عقل و هوش	عجب رستی از قتل، گفتا خموش
اگر من بنالیدم از درد خویش	وی انعام فرمود در خورد خویش
بدی را بدی سهل باشد جزا	اگر مردی، اَحْسِنَ اِلٰی مَنْ اَسَا»

(سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۹۰-۹۱).

در این نمونه، ساخت روایت با بخشایش پادشاه به پایان می‌رسد، ولی شخصی دیگر رعیت را به سخن می‌آورد و اتفاقاً جملات کلیدی مربوط به تفسیر حکایت نیز از دل همین گفتگو بیرون می‌آید، نه کنش پایانی پیرفت روایی. با توجه به این نکته که تفاسیر حکایات بوستان همچون دیگر حکایات تعلیمی کهن اغلب در پایان حکایات عرضه می‌شوند، کارکرد تفسیری گفتگوها نیز فقط در حکایاتی امکان ظهور می‌یابد که با گفتگو به پایان برسند. مرز میان گفتگو و تفسیر به دلیل مشابهت‌های موجود میان آن دو بسیار پنهان‌تر از مرز میان کنش و تفسیر است. پس سخن شخصیت و راوی را به دلیل مشابهت‌های مضمونی و ماهیت‌ترغیبی آن‌ها، تنها در صورتی می‌توان از یکدیگر بازشناخت که با نشانه‌هایی همچون تغییر مخاطب (چه گفتم چو حل کردم این راز را // بشارت خداوند

شیراز را) یا آوردن نشانه‌هایی از حضور راوی (ز سعدی شنو کاین سخن راست است // نه هر باری افتاده برخاسته است) مشخص شوند. این در حالی است که کنش و تفسیر مرز روشن تری دارند.

کارکرد تعلیمی گفتگو، افزون بر اینکه مربوط به گفتگوهای پایانی است، هم‌نوایی راوی با شخصیت اصلی (و مثبت) داستان را نیز آشکار می‌کند. اما برای این نکته، استثناء‌های مهمی را نیز می‌توان یافت. گاه کارکرد تعلیمی گفتگو نه در پایان حکایت و با آمیزش صدای شخصیت اصلی با راوی، بلکه در اواسط حکایت و از همسویی راوی و شخصیت منفی (ضد قهرمان) ایجاد می‌شود؛ شیوه‌ای مرسوم در روایتگری مولوی در مثنوی (ر.ک؛ توکلی، ۱۳۸۹: فصل ۴). در بوستان نیز موارد انگشت‌شماری از این نمونه‌ها را، البته با دلایل و انگیزه‌هایی متفاوت از نمونه‌های مشابه آن در مثنوی مولوی می‌توان یافت. ریشه این تفاوت میان بوستان و مثنوی آنجاست که سعدی تنها در مواقعی تعالیم و تفاسیر حکایت را از خلال سخن شخصیت منفی حکایت بازگو می‌کند و با او همصدا می‌شود که موضوع سخن یا برآمده از گفتمان‌های رایج حکمی است و یا قبلاً از سوی سعدی در دیگر حکایات بوستان به‌عنوان پیام اصلی حکایت بازگو شده است.

نمونه ۱۰:

«طمع برد شوخی به صاحب‌دلی	نبود آن زمان در میان حاصلی
کمر بند و دستش تهی بود و پاک	که زر برفشاندی به رویش چو خاک
برون تاخت خواهنده خیره‌روی	نکوهیدن آغاز کردش به کوی
که زنهار از این کژدمان خموش	پلنگان درنده صوف‌پوش
که چون گربه زانو به دل برنهند	و گر صیدی افتد چو سگ درچه‌اند
سوی مسجد آورده دکان شید	که در خانه کمتر توان یافت صید...
سپید و سیه پاره بر دوخته	بضاعت نهاده زر اندوخته
... مبین در عبادت که پیرند و سُست	که در رقص و حالت جوانند و چست
چرا کرد باید نماز از نشست	چو در رقص برمی‌توانند جست؟...
ز سنت نینسی در ایشان اثر	مگر خواب پیشین و نان سحر
نخواهم در این وصف از این بیش گفت	که شنت بُود سیرت خویش گفت»

(سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۴۲).

این نمونه، بخشی است از حکایتی که در پایان آن، بدگویی مرد خواننده از سوی مرد صاحب‌دل با گذشت و نیکویی پاسخ داده می‌شود. پس شخصیت اصلی که تفاسیر پایانی حکایت از زبان وی نقل می‌شود، مرد صاحب‌دل است نه خواننده. ولی در این بخش از حکایت که در نمونه ۱۰ بیان شد، به نظر می‌رسد بدگویی و غیبت فرد خواننده، از قدرت و صلابتی فراتر از سخنان شخصیت منفی حکایات بوستان برخوردار است تا جایی که می‌توان نشانه‌هایی از همصدایی راوی با آن را نیز دید. بیت پایان‌بخش این سخنان را می‌توان تا حدی نشانه آشکارتری از این حضور شمرد:

«نخواهم در این وصف از این بیش گفت که شنعِت بُود سیرت خویش گفت.»

اگر با توجه به توضیحات سطرهای پیشین به این همصدایی و کارکرد تعلیمی گفتگو بنگریم، می‌توان دید هم‌صدایی راوی و شخصیت منفی حکایت، در موضوعی است که جزو گفتمان‌های رایج زمانه در نقد تصوف است و اتفاقاً پیش از این در برخی حکایات از سوی سعدی نیز نقل شده است؛ مضامینی چون ریاکاری، شکم‌بارگی، ترک سنن دینی و...

۶-۳ کارکرد شعری

یکی از نقش‌های شش‌گانه زبان در نظریه ارتباطی یا کوبسن، نقش شعری (poetic) است. وی در تعریفی مقدماتی، این نقش را حاصل جهت‌گیری زبان به سوی پیام (به معنای صورت کلام) شمرده است. این جهت‌گیری در درجه اول حاصل هنجارگریزی‌هایی است که موجب برجستگی زبان نسبت به کارکرد عادی آن می‌شود. گفتگوهای بوستان به این دلیل که بخش بزرگی از حجم حکایات را (در مقایسه با دیگر اجزاء روایی) در بر می‌گیرند، بیشترین میزان برجستگی‌های زبانی را نیز در خود دارند. اما تعریف دقیق‌تر یا کوبسن از نقش شعری زبان در ارتباط با مفاهیم همنشینی و جانشینی است. وی نقش شعری را حاصل فرافکنی اصل هم‌ارزی از محور جانشینی بر محور همنشینی می‌داند (ر.ک؛ یا کوبسن، ۱۳۸۸: ۱۰۰). در این تعریف، منظور از اصل هم‌ارزی، توازی دو صورت زبانی است؛ چنان که از نظر یک ویژگی بتوانند هم‌ارز یا معادل یکدیگر قرار گیرند. این همان معیاری است که در تعریف محور جانشینی نیز به کار رفته است، با این تفاوت که در حالت عادی (محور جانشینی) اصل هم‌ارزی حاصل انتخاب و جانشین‌سازی یک واحد زبانی با واحدی هم‌ارز و غایب است ولی در تعریف یا کوبسن از نقش شعری، این هم‌ارزی

به جای واقع شدن بر محور جانشینی، بر محور همنشینی روی می‌دهد؛ به عبارت دیگر، صورت‌های زبانی هم‌ارز، به جای جانشین شدن با یکدیگر ترکیب می‌شوند. این تعریف، نقش شعری و زیباشناختی زبان را در پیوند با «الگوهای شکل گرفته از تکرار اقلام متشابه» (کالر، ۱۳۸۸: ۸۹) قرار می‌دهد.

مثال‌های یاکوبسن و شارحان وی نشان می‌دهد که تأکید وی در این تعریف، بیش از همه معطوف به هم‌ارزی‌های دستوری یا واج‌شناختی است که در یک شعر مثلاً موجب پدید آمدن انواعی از جناس و هم‌حروفی می‌شوند. آشکار است که این تعریف را می‌توان برای هم‌ارزی‌های معنایی و صورت‌های زبانی بزرگتر از واژه هم به کار برد. بنابراین، برخی مباحث سنتی در حوزه بلاغت و به طور خاص حوزه بیان، به نوعی تقویت‌کننده این تکرار صورت‌های معنایی مشابه‌اند. در حکایات کهن، این کارکرد زبان با تکیه بر سنت ادبی به صورت عبارات قالبی نمود می‌یابد. این عبارات بیش از همه در توصیفات داستانی و تا حدی نیز گفتگوها یافته می‌شوند (ر.ک؛ محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۶). در این میان، سعدی بخش مهمی از این نقش زبان را بر عهده گفتگوها قرار می‌دهد و به همین دلیل می‌توان نقش زیباشناختی یا شعری را یکی از نقش‌های مهم گفتگوهای بوستان تلقی کرد. این نقش بیش از همه در سخنان شخصیتی نمود می‌یابد که راوی تمایل بیشتری برای همصدایی با او دارد و به همین دلیل مانند بسیاری از دیگر متون کهن، بیش از دیگر شخصیت‌ها نیز زمان روایت را اشغال می‌کند (ر.ک؛ بامشکی و زحمت‌کش، ۱۳۹۳: ۱۳). افزایش حجم سخنان شخصیت‌ها - به‌ویژه شخصیت همصدا با راوی - در بوستان سعدی، تا حد زیادی محصول همین کارکرد شعری یا زیباشناختی گفتگوهاست؛ به عبارت دیگر، در اغلب این گفتگوها ما با عبارات و زنجیره‌های کلامی مواجه هستیم که بسیاری از آن‌ها با یکدیگر هم‌ارزند. از این رو، وجود یکی از آن‌ها می‌تواند برای پیشبرد اهداف روایی کافی باشد.

نمونه ۱۱:

«سیه‌کاری از نردبانی فتاد سپر چند روزی گریستن گرفت به خواب اندرش دید و پرسید حال	شنیدم که هم در نفس جان بداد دگر با حریفان نشستن گرفت که چون رستی از حشر و نشر و سال؟
--	--

بگفت: ای پسر قصه بر من مخوان
 یکی بر در خلق رنج آزمای
 ز عمر ای پسر چشم اجرت مدار
 نگویم تواند رسیدن به دوست
 چو گاوی که عصار چشمش بیست
 درختی که بیخش بود برقرار
 گرت بیخ اخلاص در بوم نیست
 هر آن کافکند تخم بر روی سنگ
 منه آبروی ریا را محل
 چو در خفیه بد باشم و خاکسار
 به روی و ریا خرقه سهل است دوخت
 چه داند مردم که در جامه کیست؟
 کنند ابره پاکیزه تر ز آستر
 بزرگان فراغ از نظر داشتند
 به دوزخ در افتادم از نردبان...
 چه مزدش دهد در قیامت خدای؟
 چو در خانه زید باشی به کار
 در این ره جز آن کس که رویش در اوست...
 دوان تا به شب، شب همان جا که هست...
 پیروز که روزی دهد میوه بار
 از این بر کسی چون تو محروم نیست
 جوی وقت دخلش نیاید به چنگ
 که این آب در زیر دارد و حل
 چه سود آب ناموس بر روی کار؟
 گرش با خدا در توانی فروخت
 نویسنده داند که در نامه چیست...
 که این در حجاب است و آن در نظر
 از آن پرنیان آستر داشتند»
 (سعدی شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۸).

در این نمونه، گفتگوی پایانی که با محوریت مرد بدکار (و پشیمان) رخ داده است، افزون بر تمام کارکردهای پیش گفته، همچون تفسیر، تکمیل خط داستانی و تشریح روابط علی، از کارکردی شعری نیز برخوردار است. این کارکرد، حاصل همنشینی اقلام مشابه و موازی است. در اینجا توازی و هم‌ارزی از نوع معنایی است. بنابراین، معنا و مضمونی که شخصیت اصلی/راوی در پی انتقال آن است، به شکل‌هایی بیان شده است که در اصل می‌توانستند جانشین یکدیگر شوند. این چندگونگی بیان در بوستان، معمولاً در قالب تمثیل‌های کوتاه و پیاپی رخ می‌دهد و نشان از پیوند میان دو کارکرد تفسیری و داستان‌گویی درونه‌ای نیز دارد؛ مثلاً در نمونه اخیر، تمثیل‌های مربوط به کار کردن بر در عمر و چشم امید داشتن از زید، گاو و عصار، درخت و میوه، تخم افکندن بر سنگ، خرقه دوختن، نامه و نویسنده، آستر و ابره، گونه‌های مختلف بیان مضمونی واحد محسوب می‌شوند. این شیوه‌ها همزمان با تکثیر حکایات درونه‌ای، کارکرد شعری و زیباشناختی را نیز تقویت می‌کنند. کارکرد شعری گفتگوهای بوستان در حکایت‌هایی که موضوعات

آن‌ها در سنت ادبی دارای پیشینهٔ فربه‌تری هستند - مانند باب سوم (در عشق، مستی و شور) - نمودی برجسته‌تر دارد.

از آنجا که معمولاً روایت بر مبنای همنشینی اطلاعات و با غلبهٔ وجه ارجاعی ساخته می‌شود، کارکرد شعری زبان را می‌توان در برابر کارکرد روایی آن قرار داد. از همین روست که در خلاصه‌سازی و بازگویی طرح حکایات طولانی‌تر بوستان، مجبور به حذف این بخش‌ها خواهیم شد. در مقایسه با دیگر حکایات‌های کهن، بازگویی حکایات بوستان بیشترین حذف را خواهد داشت. این امر به دلیل نقش کلیدی گفتگو نسبت به توصیفات و کنش‌ها در بوستان و نیز بسط این گفتگوها با کارکرد شعری است.

نتیجه‌گیری

در بسیاری از کهن‌ترین نظریه‌ها دربارهٔ داستان و روایت، رد پای تقابلی بنیادین میان دو شیوهٔ روایت یافتنی است. نخست، روایتگری بر پایهٔ بیان راوی (نقل) و دوم، روایتگری بر مبنای گفتگو و حضور شخصیت‌ها (نمایش). در ادبیات تعلیمی که اساس آن بر آموزش بنا نهاده شده است، خواننده منتظر مواجهه با اقتدار راوی در بیانات و نتیجه‌گیری‌هاست. با وجود این، در بسیاری از حکایات کهن تعلیمی و حکمی، گفتگو اصلی‌ترین عنصر داستانی است. این ویژگی در بوستان سعدی برجستگی بیشتری دارد. حکایات بوستان، از گفتگو بیش از سایر مؤلفه‌های داستانی در پر کردن فضای حکایت استفاده کرده‌اند. با بررسی نقش گفتگو در این حکایات می‌توان دریافت که گفتگو فراتر از عنصری داستانی، کارکردهایی روایی در تشکیل ساختار حکایات و متن بوستان بر عهده دارد. افزون بر تشکیل، تکمیل و بسط خط داستانی، گفتگوها راهی هستند تا راویانی غیر از راوی مقتدر و آشنای متون تعلیمی و حکمی نیز به حکایت وارد شوند. بنابراین، گفتگو گذشته از وارد کردن داستان‌های درونه‌ای به پیکرهٔ داستان اصلی، مکمل بخش‌های ناگفتهٔ روایت است. سعدی با استفاده از گفتگو در بوستان، با کاستن از بار روایتگری خویش، روایت بخش‌هایی از متن را بر دوش اشخاص داستانی گذاشته است. حتی در مواقعی که نیازی به حضور گفتگوها در حکایت احساس نمی‌شود نیز گره‌های اصلی، پایان‌بندی و یا حتی نقل صریح روابط سببی داستان با گفتگویی یک یا دوطرفه بیان می‌شود. گفتگوهایی که گویای روابط سببی در پایان داستان هستند، اغلب کارکردی تفسیری همسو با اهداف متن

نیز می‌یابند. گفتگو با پرورده شدن در بستر سنت ادبی، تقویت کارکردهای زیباشناختی زبان متن را نیز در پی دارد. کارکردهای گفته شده، اگرچه در دیگر متون روایی کهن نیز کم‌وبیش یافت می‌شوند، در بوستان نقشی محوری دارند و از اصلی‌ترین ویژگی‌های روایی آن محسوب می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «بازگویی» یا «بازگفت» راهی است گریزناپذیر برای مواجهه با جنبه عینی روایت که نظریه پردازان مختلف به شیوه‌های گوناگون درباره آن سخن گفته‌اند (برای اطلاع دقیق‌تر از مفهوم آن، ر.ک؛ ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۷).

۲- برای درک این نکته می‌توان حکایت زیر از حدیقه را در نظر گرفت که به صورت گفتگویی دوطرفه و غیرقابل تأویل به کنشی غیر کلامی ارائه شده است:

«ثوری از بایزید بسطامی	از پی طاعت و نکونامی
کرد نیکوسؤالی و بگریست	گفت: پیرا بگو که ظالم کیست
پیر وی مرؤرا جواب بداد	شربت وی هم از کتاب بداد
گفت ظالم کسی است بدروزی	که یکی لحظه در شبانروزی
کند از غافلی فراموشش	نبود بنده حلقه در گوشش...
آنچنان یاد کن که از دل و جان	بشوی غایب از زمین و زمان»

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۹۵).

۳- باید توجه داشت که در بررسی‌های ساختاری روایت، تکمیل خط داستانی مستلزم حضور کنش‌هایی است که با تغییر در وضعیت، روایت را به سوی پایان هدایت می‌کنند.

۴- (برای آگاهی از داستان درونه‌ای و راوی‌های چندگانه، ر.ک؛ پرینس، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۳).

۵- باید توجه داشت که در واقع این دو مورد آخر، یعنی کارکرد تفسیری و شعری نباید جزو کارکردهای روایی محسوب شوند، اما به دو دلیل در این فهرست گنجانده شده‌اند: نخست اینکه نقش ساختاری که آن‌ها در متن بر عهده می‌گیرند و به همین دلیل نیز در برخی نظریه‌ها به آن‌ها از منظر عناصر ساختاری توجه شده است. دوم به

دلیل ارتباطی که با دیگر کارکردهای روایی دارند. هر یک از این دو کارکرد، اگرچه خود نقشی در پیشبرد روایت ندارند، در بازگویی به کارکردهای روایی تبدیل خواهند شد.

منابع و مآخذ

- اسداللهی تجرق، الله شکر. (۱۳۷۹). «رمان نو، دیالوگ نو». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش ۱۷۴. صص ۱-۳۴.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۷۷). *عناصر داستان*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.
- باختین، میخائیل. (۱۳۸۷). *تخیل مکالمه‌ای؛ جستارهایی درباره رمان*. ترجمه رویا پورآذر. تهران: نشر نی.
- بارت، رولان. (۱۳۹۲). *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*. ترجمه محمد راغب. تهران: فرهنگ صبا.
- بامشکی، سمیرا. (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی*. تهران: هرمس.
- بامشکی، سمیرا و زحمت کش، نسیم. (۱۳۹۳). «کارکردهای داستان درونه‌ای». *مجله ادب پژوهی*. ش ۲۹. صص ۹-۴۱.
- بیشاپ، لئونارد. (۱۳۸۳). *درس‌هایی درباره داستان‌نویسی*. ترجمه محسن سلیمانی. تهران: سوره مهر.
- بی‌نیاز، فتح‌الله. (۱۳۹۴). *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*. تهران: افراز.
- پرینس، جرال. (۱۳۹۱). *روایت‌شناسی؛ شکل و کارکرد روایت*. ترجمه محمد شهبان. تهران: مینوی خرد.
- تودوروف، تزوتان. (۱۳۸۸). *بوطیقای نثر؛ پژوهش‌های نو درباره حکایت*. ترجمه انوشیروان گنجی‌پور. تهران: نشر آگه.
- توگلی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). *از اشارت‌های دریا؛ بوطیقای روایت در مثنوی*. تهران: مروارید.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۶). *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی*. ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.

دادخواه، حسن و جمشیدی، لیلا. (۱۳۸۶). «بررسی تطبیقی عنصر گفتگو در مقالات حریری و حمیدی». *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. ش ۵۱. صص ۱۲۵-۱۴۴.

ریمون کنان، شلمیت. (۱۳۸۷). *روایت داستان: بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل حرّی. تهران: نیلوفر.

زرقانی، سید مهدی. (۱۳۸۸). «طرحی برای طبقه‌بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش ۲۴. صص ۱۰۶-۸۱.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۹۰). *بوستان سعدی*. از روی نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی. تهران: آشیان.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۷۷). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

سیگر، لیندا. (۱۳۹۴). *خلق شخصیت‌های ماندگار*. ترجمه عباس اکبری. تهران: امیرکبیر. طغیانی، اسحاق و نجفی، زهره. (۱۳۸۷). «جایگاه سه عنصر گفتگو، کنش و پیرنگ در ساختار حکایت‌های حدیقه». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*. ش ۲۲. صص ۱۱۸-۱۰۱.

غلام، محمد. (۱۳۸۲). «شگردهای داستان‌پردازی بوستان». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. ش ۱۸۹. صص ۳۸-۱۷.

فرخ‌نیا، مهین دخت. (۱۳۸۹). «ساختار داستانی حکایت‌ها در حدیقه سنایی». *فصلنامه کاوش‌نامه*. ش ۲۱. صص ۳۹-۶۰.

فورستر، ادوارد مورگان. (۱۳۸۴). *جنبه‌های رمان*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نگاه. کالر، جاناتان. (۱۳۸۸). *بوطیقای ساختارگرا*. ترجمه فرزانه سجودی. تهران: مینوی خرد.

کنی، ویلیام پاتریک. (۱۳۸۰). *چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم*. تهران: زیبا. لوت، یاکوب. (۱۳۸۸). *مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما*. ترجمه امید نیک‌فرجام. تهران: مینوی خرد.

محمدی کله سر، علیرضا. (۱۳۹۲). «روایت‌شناسی تمثیل داستانی». *الهیات هنر*. ش ۱. صص ۲۷-۴.

مستور، مصطفی. (۱۳۸۷). *مبانی داستان کوتاه*. تهران: مرکز.

میرصادقی، جمال. (۱۳۶۴). *عناصر داستان*. تهران: شفا.

یاکوبسن، رومن. (۱۳۸۸). «زبان‌شناسی و شعرشناسی». *ساختگرایی، پساختگرایی و مطالعات ادبی*. ترجمه کورش صفوی. به کوشش فرزانه سجودی. تهران: سوره مهر. یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۲). *هنر داستان نویسی*. تهران: نگاه.

Adams, Jon-K. (1989). "Causality and Narrative". *Journal of Literary Semantics*, Vol. 18. No. 3. Pp. 149-162.

Chatman, Seymour. (1978). *Story and Discourse: Narrative Structure in Fiction and Film*. London: Cornell University.

Grishakova, Marina. (2011). Narrative Causality Denaturalized. *Unnatural Narratives - Unnatural Narratology*. Ed. Jan Alber & Rüdiger Heinze. Berlin/ Boston: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG, Göttingen. Pp. 127-143.

